



بازسازی فقهی ضرورت تمدن سازی جدید



منصور میراحمدی^۱

درآمد

فهم‌های فقهی نسبت به سیاست معاصر، دیدگاه‌های متعددی را به همراه داشته است. در این یادداشت به مقایسه فهم‌های فقهی سه گانه نوگرایانه، تجددگرایانه و سلف / سنت‌گرایانه درباره سیاست معاصر با سه شاخص؛ نگاه به دین، نگاه به سنت دینی و نگاه به آینده پرداخته است، در پایان اشاره‌ای کوتاه به ضرورت توجه به فقه و بازسازی فهم فقهی در تمدن‌سازی جدید داشته‌ایم:

هر دو سیاسی بودن ذاتی دین اسلام را می‌پذیرند؛ گرچه به دلیل روش متفاوت آنان در مراجعه به متون دینی، قلمرو دخالت عقل در فهم دین از نگاه آنان متفاوت می‌گردد. به نظر می‌رسد برخلاف اشتراک دیدگاه آنان نسبت به جواز به‌کارگیری عقل در فهم دین، عقل مقاصدی مجال گسترده‌تری نسبت به عقل اجتهادی می‌یابد. فقیه در هر دو دیدگاه با تکیه بر عقل می‌تواند فهمی فقهی از دین و آموزه‌های آن ارائه کند؛ ولی در صورتی که عقلانیت مبتنی بر کشف مقاصد شریعت در پیش

گرفته شود، بی‌تردید دامنه به‌کارگیری عقل در چنین عقلانیتی گسترده‌تر می‌نماید. به بیان دیگر، به‌کارگیری عقل در فهم اجتهادی در چارچوب ضوابط و قواعد اجتهاد جایز دانسته می‌شود و در فهم مقاصدی نیز به‌کارگیری عقل در چارچوب رویکرد مقاصدگرا و با توجه به شناخت مقاصد شریعت صورت می‌گیرد؛ ولی در فهم هرمنوتیکی به عنوان مهم‌ترین گونه فهم تجددگرایانه فقهی، رویکرد تجددگرایانه‌ای در فهم دین و آموزه‌های آن در پیش گرفته می‌شود و فهم هرمنوتیکی با تکیه بر قواعد و مفروضات هرمنوتیک فلسفی، خوانشی از دین ارائه

هرمنوتیک به عنوان نظریه‌ای جدید چنان ظرفیتی را به زعم طرفداران این دیدگاه به دنبال می‌آورد که در مواجهه با متون دینی، توسعه خاصی برای امر دینی فراهم می‌گردد. این توسعه، امر دینی را با امر انسانی پیوند زده، زمینه به رسمیت شناختن تعدد و مفاهیم آن؛ به‌ویژه مفهوم حقوق بشر را فراهم می‌سازد؛ در نتیجه خوانشی از دین ارائه می‌گردد که به تعبیر این دیدگاه خوانشی انسانی از دین است. بر اساس چنین خوانشی هویت سیاسی اسلام انکار گردیده و در برابر برهویت فردی و معنوی اسلام تأکید می‌گردد.

۱. نگاه به دین

فهم اجتهادی در میان فقیهان شیعی و فهم مقاصدی در میان فقیهان اهل سنت، مبتنی بر فهم نوگرایانه به دین اسلام شکل گرفته‌اند؛ در نتیجه دو شاخه اصلی فهم نوگرایانه فقهی را شکل داده‌اند. این دو گونه فهم از این جهت که با نگاهی متن‌محور، خوانشی نو از متون دینی ارائه می‌کنند، از قرابت معناداری برخوردار هستند؛ اگرچه الگوی روش‌شناختی آنان در خوانش مذکور تفاوت‌هایی با یکدیگر پیدا می‌کند. در حالی که

فقیهان نوگرای شیعی از الگوی اجتهاد پویا در مراجعه به متون دینی بهره می‌گیرند، فقیهان نوگرای اهل سنت در مراجعه به متون دینی و فهم آموزه‌های آن، از الگوی اجتهاد مقاصدی استفاده می‌کنند. هر دو دیدگاه، مرجعیت متون دینی در فهم دین و آموزه‌های آن را به رسمیت می‌شناسند؛ ولی در مراجعه به این متون با رویکرد درون‌متنی، روش متفاوتی را در پیش می‌گیرند. به همین دلیل، بر اساس آنچه گذشت، رویکرد نوگرایانه آن‌ها، انتظار یکسانی را از دین اسلام برای آن‌ها به دنبال می‌آورد و هر دو هویت سیاسی اسلام را به رسمیت می‌شناسند و در نتیجه

مراجعه مستقیم به متون دینی فهمیده می‌شوند و از این جهت با فهم اجتهادی و مقاصدی قرابت می‌یابد. با این وجود، آنچه تمایز این گونه فهم‌ها را از فهم نوگرایانه فقهی ایجاد می‌کند، انکار جواز به کارگیری عقل در فهم دین و آموزه‌های آن است. فهم سنتی تقریب‌ستیز در میان فقیهان شیعه و فهم سلفی تکفیری در میان فقیهان اهل سنت، در مراجعه مستقیم به قرآن و سنت، عبور از ظاهر قرآن با تکیه بر عقل را تجویز نمی‌کند. با این وجود، میان فقیهان شیعی و سنی در این دسته دو تفاوت مهم وجود دارد؛ نخست این که فقیهان سنتی تقریب‌ستیز شیعی عدم جواز به کارگیری عقل در فهم قرآن کریم را به وجود سطوح معنایی متفاوت و باطن-ها در آیات قرآن کریم ارجاع می‌دهند؛ ولی فقیهان سلفی تکفیری به خطاپذیری عقل انسان و ناتوانی آن در فهم کلام خداوند و دوم این که فقیهان سنتی تقریب‌ستیز شیعی، به جای عقل، بر ضرورت فهم آیات قرآن کریم با مراجعه به روایات معصومین تأکید می‌کنند؛ در حالی که فقیهان سلفی تکفیری اهل سنت مراجعه به سلف صالح را تنها راه فهم آیات قرآن کریم معرفی می‌کنند.

از زاویه دیگری نیز می‌توان تفاوت این دسته از فقیهان را با فقیهان نوگرا توضیح داد. در رویکرد سلف/ سنت‌گرایانه همانند رویکرد نوگرایانه، خوانشی حداکثری از دین ارائه گردیده، دین اسلام از ماهیت سیاسی اجتماعی برخوردار می‌گردد؛ ولی

می‌کند که نتیجه آن ارائه فهمی سازگار با تجدد و مفاهیم آن است. هرمنوتیک به عنوان نظریه‌ای جدید چنان ظرفیتی را به زعم طرفداران این دیدگاه به دنبال می‌آورد که در مواجهه با متون دینی، توسعه خاصی برای امر دینی فراهم می‌گردد. این توسعه، امر دینی را با امر انسانی پیوند زده، زمینه به رسمیت شناختن تجدد و مفاهیم آن؛ به‌ویژه مفهوم حقوق بشر را فراهم می‌سازد؛ در نتیجه خوانشی از دین ارائه می‌گردد که به تعبیر این دیدگاه خوانشی انسانی از دین است. بر اساس چنین خوانشی هویت سیاسی اسلام انکار گردیده و در برابر هویت فردی و معنوی اسلام تأکید می‌گردد. چنانچه اسلام، دینی فردی و معنوی روایت گردد، دیگر انتظار ارائه الگویی از حکومت دینی انتظاری معقول نمی‌نماید. به جای مراجعه به دین در تنظیم زندگی سیاسی اجتماعی، مراجعه به عقل صورت می‌گیرد و این امر به مفهوم خوانشی حداقلی از دین خواهد بود. بر طبق این خوانش پیوند دین و سیاست به مثابه حکمرانی گسسته می‌شود و در نتیجه سیاست از قلمرو دین اسلام خارج می‌گردد. در انتهای طیف فهم‌های فقهی، در فهم سلفی تکفیری و فهم سنتی تقریب‌ستیز به عنوان دو گونه فهم فقهی مهم مبتنی بر فهم سلف/ سنت‌گرایانه فقهی، رویکردی درون‌متنی؛ ولی مبتنی بر این فهم فقهی به دین در پیش گرفته می‌شود. در این گونه از فهم فقهی، دین و آموزه‌های آن تنها با

جدید نیز می‌پذیرفتند. از دیدگاه فقیهان نوگرا سنت فقهی در شرایط جدید در وضعیت امتناع قرار نداشته، خروج از حالت ناکارآمدی سنت فقهی در گرو بازسازی آن است. بازسازی سنت فقهی در این دیدگاه نه به مفهوم تغییر و تجدیدنظر در بنیادهای سنت؛ بلکه به مفهوم ارائه نظریه‌های جدید در درون سنت فقهی به منظور پاسخ‌گویی به

از دیدگاه فقیهان نوگرا سنت فقهی در شرایط جدید در وضعیت امتناع قرار نداشته، خروج از حالت ناکارآمدی سنت فقهی در گرو بازسازی آن است. بازسازی سنت فقهی در این دیدگاه نه به مفهوم تغییر و تجدیدنظر در بنیادهای سنت؛ بلکه به مفهوم ارائه نظریه‌های جدید در درون سنت فقهی به منظور پاسخ‌گویی به پرسش‌های زمانه است.

پرسش‌های زمانه است. پرسش‌های زمانه، ناگزیر نیازمند پاسخ‌هایی متناسب هستند که نمی‌توان آن‌ها را در درون سنت فقهی یافت، همان طوری که فرارفتن از سنت فقهی نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ بنابراین، آنچه امروزه برای فقه‌های نوگرا از اهمیت اساسی برخوردار است، استفاده از علوم و دانش‌های جدید و بهره‌برداری از تجارب علمی جدید به منظور بازسازی سنت فقهی است و نه عبور از آن و یا اصرار بر نظریه‌های پیشین در پاسخ به پرسش‌های امروزی. بازسازی سنت فقهی امروزه تنها مسیر حل مسائل فقهی جدید در فهم فقهی نوگرا در دو شاخه فهم مقاصدی و فهم اجتهادی است. با این وجود، تفاوت‌هایی در نوع نظریه‌های مورد نظر فقه‌های نوگرا در دو گونه مقاصدی و اجتهادی با توجه به تفاوت الگوی روشی اجتهاد مقاصدگرا و اجتهاد پویا به چشم

آنچه این دو گونه فهم را از هم متمایز می‌گرداند این نکته اساسی است که در رویکرد سلف/ سنت‌گرایانه قلمرو دین اسلام برخلاف نوگرایان به ارائه محتوا (باورها، ارزش‌ها و احکام) محدود نمی‌گردد و شامل ساختارها و قالب‌های رفتاری و تنظیمی نیز می‌گردد. از نگاه فقیهان سنتی تقریب‌ستیز و فقیهان سلفی

تکفیری، دین اسلام افزون بر محتوای دینی، ساختارهای دینی غیرقابل تغییری نیز ارائه کرده و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف لازم‌الاجرا هستند. با این وجود، در این جا نیز مرجعیت استخراج این ساختارها و قالب‌ها در دو دیدگاه سلف/ سنت‌گرایانه متفاوت تبیین می‌گردد؛ در حالی که فقیهان سنتی تقریب‌ستیز شیعی عصر معصومین را مرجعیت داده و دارای اقتدار می‌دانند، فقیهان سلفی تکفیری عصر سلف صالح را جایگزین می‌سازند.

۲. نگاه به سنت فقهی

فهم نوگرایانه فقهی با دو گونه فهم مقاصدی و فهم اجتهادی، در مواجهه سنت فقهی با تجدید؛ اگرچه اصالت و اعتبار را هم-چنان برای سنت فقهی قائل بودند، ناکارآمدی آن را در پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و نیازهای

می‌خورد که در فصول گذشته به آن اشاره شد.

فهم هرمنوتیکی به عنوان مهم‌ترین گونه فهم تجددگرایانه فقهی؛ در برابر، نگاهی متفاوت به سنت فقهی دارد. از نظر طرفداران فهم هرمنوتیکی، سنت فقهی در مواجهه با تجدد، اعتبار خود را از دست داده است. از این دیدگاه این مواجهه نمایانگر تاریخ مصرف سنت فقهی است. سنت فقهی در واقع هیچ‌گونه ارتباطی امروزه با امر اجتماعی به معنای عام نداشته است و تنها در زندگی فردی می‌توان به آموزه‌های سنت فقهی بازگشت. تجدد در برابر سنت فقهی امروزه در جایگاه برتر علمی و در نتیجه اعتبار قرار دارد و ارجاع‌ندادن به آن به مفهوم دورشدن از کاروان علمی دنیا است؛ چنین نگرشی به

سنت فقهی مبتنی بر دوگانه سنت و تجدد است و پیامدش امتناع تجدد بومی است. تجدد ره‌آورد علوم جدید در غرب است و جوامع اسلامی نیز ناگزیر از پیوستن به آن‌ها و رفتارکردن بر اساس آن‌ها هستند. پرواضح است که در چنین فهمی، راهی جز فاصله گرفتن از سنت فقهی وجود ندارد و بازسازی سنت فقهی معنای محصولی پیدا نمی‌کند؛ در نتیجه نمی‌توان در پرتو بازسازی سنت فقهی به نظریه‌های متناسب با شرایط

جدید دست یافت و زندگی سیاسی اجتماعی را با تکیه بر آن نظریه‌ها سامان داد؛ بدین ترتیب گسست از سنت فقهی مهم‌ترین دستاورد فهم هرمنوتیکی به حساب می‌آید. در فهم سلف / سنت‌گرایانه فقهی در دو گونه فهم سلفی تکفیری و فهم سنتی تقریب‌ستیز داستان مواجهه سنت فقهی و تجدد به گونه‌ای متفاوت روایت گردید. در این‌گونه فهم فقهی، سنت فقهی همچنان اصالت داشته، خللی به اعتبار سنت فقهی در مواجهه با تجدد وارد نیامده است. مسلمانان به هیچ روی نباید نیازهای امروز خود را به تجدد و آموزه‌های آن ارجاع دهند؛ در برابر، سنت فقهی ما پاسخ‌گوی نیازهای امروز ماست. فقیهان سلفی تکفیری و

فقیهان سنتی تقریب‌ستیز برخلاف فقیهان نوگرا، نه‌تنها به اعتبار سنت فقهی باور دارند؛ شاید بر این اعتقادند که سنت فقهی در صورت تأیید با فهم سلف صالح (فهم سلفی) و یا فهم معصومین از دین و آموزه‌های آن (فهم سنتی) همچنان و بدون تغییر و بازسازی مرجعیت دارد. این دسته از فقیهان، برخلاف فقیهان نوگرا، نه به بازسازی سنت فقهی؛ بلکه به احیای آن در عصر حاضر باور دارند.

فقیهان سلفی تکفیری و فقیهان سنتی تقریب‌ستیز برخلاف فقیهان نوگرا، نه‌تنها به اعتبار سنت فقهی باور دارند؛ شاید بر این اعتقادند که سنت فقهی در صورت تأیید با فهم سلف صالح (فهم سلفی) و یا فهم معصومین از دین و آموزه‌های آن (فهم سنتی) همچنان و بدون تغییر و بازسازی مرجعیت دارد. این دسته از فقیهان، برخلاف فقیهان نوگرا، نه به بازسازی سنت فقهی؛ بلکه به احیای آن در عصر حاضر باور دارند.

امکان‌پذیر دانسته، بر این باور اساسی تأکید می‌نمودند که به دلیل تفاوت فرهنگی تمدن‌ها، ناگزیر سطح فرهنگی متفاوتی در تمدن نوین اسلامی لازم است؛ از این رو، طبق چنین دیدگاهی می‌توان و باید میان عناصر مثبت فرهنگ غربی که مبتنی بر علم و دانش جدید است با عناصر نامطلوب آن که جنبه علمی نداشته، در سبک زندگی غربی مورد اقبال قرار گرفته تفکیک کرد و در بازسازی تمدن اسلامی از وجوه مثبت فرهنگ غربی بهره گرفت.

در سطح دولت‌سازی، نیز فقیهان نوگرا مسیر بازسازی دولت اسلامی را با استفاده از تجارب بشر و آخرین دستاوردهای بشر در عرصه دولت‌سازی دنبال نموده‌اند. این دسته از فقیهان بر این باورند که در دوران معاصر، محدودساختن قدرت دولت تا پیش از جنگ‌های جهانی و دموکراتیک‌ساختن دولت پس از این جنگ‌ها مهم‌ترین دستاورد علم و تجربه جدید در عرصه دولت‌سازی است. فقیهان نوگرا در چنین مسیری، نظریه‌های خود را درباره دولت ارائه کرده‌اند. برخلاف اشتراک آنان در این مسیر نظریه‌پردازی و با توجه به تفاوت دیدگاه فقیهان نوگرای اهل سنت و شیعه درباره حکومت مطلوب، نوع الگوهای مطرح شده از سوی آنان درباره دولت مدرن اسلامی با هم تفاوت‌هایی پیدا کرده است. فقیهان نوگرای اهل سنت با تکیه بر فهم مقاصدی خود، با استفاده از ظرفیت الگوی خلافت به ارائه الگوهایی؛ همچون

به احیای آن در عصر حاضر باور دارند. یکپارچگی سنت فقهی و حفظ تمامیت آن در دوران حاضر مورد تأکید طرفداران این فهم فقهی است؛ از این رو، هر دو گروه فقیهان سلفی تکفیری اهل سنت و فقیهان سنتی تقریب‌ستیز شیعه، بر احیای سنت فقهی در عصر حاضر تأکید می‌کنند هر چند که نوع تعریف آنان از این سنت فقهی متفاوت است؛ بنابراین مهم‌ترین معیار پذیرش سنت فقهی از نظر فقیهان سلفی تکفیری، انطباق با فهم سلف صالح و شاخص‌های زندگی ایمانی در صدر اسلام و عصر سلف صالح است؛ در حالی که این معیار از نظر فقیهان سنتی تقریب‌ستیز انطباق با فهم معصومین و شاخص‌های زندگی ایمانی در عصر حضور معصومین است.

۳. نگاه به آینده

در فهم نوگرایانه فقهی؛ در دو گونه فهم مقاصدی و فهم اجتهادی، بازسازی تمدن گذشته اسلامی برای رسیدن به تمدن نوین اسلامی و بازسازی دولت اسلامی به جهت رسیدن به دولت مدرن اسلامی مورد توجه فقیهان نوگرا قرار گرفته است. فقیهان نوگرا با اذعان به ضرورت رسیدن جهان اسلام به تمدن نوین اسلامی و با برخوردار دانستن هر تمدنی از دو سطح طبیعی و فرهنگی، بنای تمدن نوین اسلامی را در سطح طبیعی جدید و متأثر از سطح طبیعی تمدن غربی

دولت خلافت نو، دموکراسی اسلامی، حکومت مدنی اسلامی و ... پرداخته‌اند؛ ولی فقیهان نوگرای شیعه در مسیر دولت‌سازی، با استفاده از ظرفیت الگوی امامت به ارائه الگوهای؛ همانند دولت مشروطه اسلامی، دولت انتخابی اسلامی، دولت جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی پرداختند.

در فهم هرمنوتیکی درون فهم تجددگرایانه فقهی، در سطح جهان اسلام از مفهوم توسعه و جهان توسعه‌یافته استفاده شده است. از این دیدگاه، توسعه امری بشری و حاصل تراکم تجربه بشری است؛ از این رو، امری تک‌خطی است. تمامی کشورها و از جمله کشورهای اسلامی ناگزیر از پیوستن به مسیر توسعه بوده، نمی‌توان از الگوی متعدد توسعه؛ همچون توسعه غربی، شرقی، اسلامی و ... سخن گفت. در این الگو به جای دین، زندگی سیاسی بر اساس حقوق بشر تنظیم می‌گردد؛ در نتیجه، جهان اسلام برای توسعه ناگزیر از پذیرش حقوق بشر به عنوان مبنای معرفت‌شناختی توسعه در عرصه سیاسی است؛ بنابراین فقه اسلامی هیچ گونه جایگاهی در ساخت زندگی سیاسی اجتماعی جدید نداشته، گسست از سنت فقهی در این زمینه تنها مسیر توسعه سیاسی تلقی می‌گردد.

در سطح دولت‌سازی درون فهم هرمنوتیکی دولت سکولار به عنوان پیشران جامعه توسعه‌یافته در کشورهای اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. از نگاه طرفداران

چنین نگرشی، دولت مطلوب نه دولت دینی مبتنی بر فقه اسلامی و نه دولت لائیک غیر ملتزم به باورها و ارزش‌های دینی است؛ در برابر، در این دیدگاه، الگوی دولت سکولار با تفکیک دو سطح ارزش‌گذاری از قانون‌گذاری مطرح می‌گردد. در این گونه دولت، ارزش‌های ثابت دین اسلام در زندگی سیاسی اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شود؛ ولی تحقق این ارزش‌ها نه از طریق التزام به قوانین و الزامات شرعی در زندگی سیاسی اجتماعی؛ بلکه از طریق قانون‌گذاری عقلی مبتنی بر خرد جمعی دنبال می‌گردد. از این دیدگاه، دولت سکولار در عرصه عمومی و سیاسی، خود را موظف به اجرای قوانین شرعی نمی‌داند؛ افزون بر این، عرصه عمومی را عرصه آزادی دینداری شهروندان و عرصه سیاسی را عرصه قانون‌گذاری عقلی می‌داند؛ بدین ترتیب، در سطح دولت‌سازی نیز مرجعیت فقه اسلامی و سنت فقهی انکار می‌گردد و به جای آن عقل از مرجعیت برخوردار می‌گردد. بنابراین نگاه به آینده در فهم سلفی تکفیری و فهم سنتی تقریب‌ستیز در درون فهم سلف / سنت‌گرایانه فقهی داستان متفاوتی پیدا می‌کند؛ همان گونه که بیان شد، در فهم سلفی تکفیری در نگاه به آینده از الگوی خلافت و احیای آن در عصر حاضر به عنوان آینده مطلوب سخن به میان آورده می‌شود. مفتیان سلفی تکفیری، تحقق حاکمیت الهی را در عصر کنونی تنها از طریق احیای خلافت

نسبت به استراتژی تحقق خلافت در سطح دولت اسلامی (سطح خرد) نوعی تفاوت به چشم می‌خورد. تا قبل از سال ۲۰۰۳ میلادی، تأسیس امارت اسلامی مهم‌ترین پیش‌شرط تحقق خلافت جهانی تلقی و در نتیجه راهبرد امارت‌محور بر تفکر سیاسی این جریان فکری حاکم می‌گردد. همین سال با سقوط صدام در عراق نوعی چرخش راهبردی با این دیدگاه به وجود آمد و حاصل آن شکل‌گیری خلافت اسلامی در قالب داعش بود؛ از این رو در فهم سلفی تکفیری، آینده جهان اسلام نه در بازسازی تمدن اسلامی و نه جامعه توسعه‌یافته؛ بلکه در شکل‌گیری خلافت واحد اسلامی ترسیم می‌گردد و تحقق امارت اسلامی و سپس تحقق خلافت اسلامی در سطح دولت‌سازی به عنوان راهبردهای این دیدگاه مطرح می‌شود. سرانجام در فهم سنتی تقریب‌ستیز، آینده

مطلوب در سطح جهان اسلام با نگاهی به گذشته بر مدار عصر معصومین نگارش می‌یابد و تحقق شاخص‌های زندگی مطلوب در عصر معصومین علیهم‌السلام امروزه به عنوان شاخص‌های زندگی مطلوب مسلمانان در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین به جای نگرش تمدنی به جهان اسلام، نوعی نگرش

اسلامی میسر می‌دانند. از این دیدگاه، در عصر حاضر همچنان الگوی خلافت تنها الگوی مشروع حکومت در جهان اسلام است؛ از این رو، در این دوران نیز ناگزیر از احیای آن هستیم. احیای خلافت هم از این جهت که شریعت در زندگی سیاسی اجتماعی اجرا گردد و هم از این جهت که مناسبات و ساختارهای نظام سیاسی امروز در قالب مناسبات و ساختارهای عصر خلافت تنظیم گردد. از آن جا که به باور طرفداران این دیدگاه، در عصر حاضر نه شریعت اجرا می‌گردد و نه ساختارها بر اساس آن شکل گرفته است، به طور کلی تمامی فرایندهای حاکم بر زندگی سیاسی اجتماعی در دنیا فاقد مشروعیت بوده، ما ناگزیر در عصر حاکمیت غیر الهی به سر می‌بریم. مبارزه با چنین وضعیتی برای تحقق حاکمیت الهی، تنها با عمل

به فرضیه جهاد میسر است؛ فرضیه‌ای که دیگر ماهیت دفاعی صرف نداشته، خصلت تهاجمی می‌یابد. از این دیدگاه، هجرت و تأسیس جماعت‌ها در قالب سازمان‌های جهادی نخستین اقدام برای عملیاتی‌شدن جهاد در راستای تحقق حاکمیت الهی است؛ البته، همان گونه که بیان شد، میان طرفداران این دیدگاه

از این دیدگاه، دولت سکولار در عرصه عمومی و سیاسی، خود را موظف به اجرای قوانین شرعی نمی‌داند؛ افزون بر این، عرصه عمومی را عرصه آزادی دینداری شهروندان و عرصه سیاسی را عرصه قانونگذاری عقلی می‌داند؛ بدین ترتیب، در سطح دولت‌سازی نیز مرجعیت فقه اسلامی و سنت فقهی انکار می‌گردد و به جای آن عقل از مرجعیت برخوردار می‌گردد.

فرهنگی جایگزین می‌گردد. به همین دلیل، در این گونه فهم فقهی طرح تمدنی خاصی طراحی و ارائه نمی‌گردد.

در سطح دولت اسلامی (سطح خرد) دو دیدگاه توسط طرفداران این گونه فهم فقهی مطرح شده است. برخی از آنان با توجه به قرار گرفتن در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام، به نوعی امتناع حکومت مطلوب و در نتیجه تعطیلی حکومت دینی در عصر غیبت حکم داده می‌شود. از این دیدگاه ما در دوران انتظار قرار داریم؛ در نتیجه فقیهان شیعه در دوران غیبت مجاز به تشکیل دولت دینی نبوده، تنها باید انتظار ظهور امام زمان علیه السلام را در سرلوحه زندگی سیاسی اجتماعی خود قرار دهند. انتظاری که در این دیدگاه با رویکرد سلبی مطرح شده است، تشکیل حکومت دینی را به مثابه عامل زمینه‌ساز ظهور در نظر نگرفته؛ بنابراین پیروان خود را به انتظار ظهور احاله می‌دهد. با این وجود در این دیدگاه نوعی احیاءگری

فرهنگی به عنوان رسالت علما در نظر گرفته می‌شود. بر طبق این رسالت در دوران غیبت، علمای دین نقش تبیین و تبلیغ شاخص‌های جامعه مطلوب در عصر حضور معصوم را بر عهده داشته، موظف هستند پیروان خود را نسبت به شاخص‌های مذکور آگاهی دهند؛ بر همین اساس این دیدگاه بیشتر بر سبک زندگی

متمرکز بوده، سبک زندگی کنونی را با ارجاع به شاخص‌های عصر معصومین علیهم السلام بر طبق فهم سنتی در فقاقت تعریف می‌کنند؛ یعنی از نظر سیاسی- اجتماعی فقیهان شیعه باید ناظر بر عملکرد زمامداران در جامعه نظارت نمایند؛ همانند نظارتی که رفتار و عملکرد حاکمان را بر مدار آموزه‌های دینی قرار دهد. برخی دیگر از فقیهان سنتی تقریب‌ستیز، نظریه کلان ولایت فقیه در دوران غیبت را به عنوان حکومت مطلوب به رسمیت می‌شناسند. از نظر آنان سیاست به مثابه حکمرانی در دوران غیبت تنها در قالب ولایت مشروعیت می‌یابد؛ از این رو، این دیدگاه به فهم فقیهان نوگرای شیعه از این حیث نزدیک می‌شوند، هر چند که از نظر ساختاری به جای ولایت فقیه عادل به ولایت فقیهان عادل باور داشته، از ولایت فردی به ولایت شورایی می‌رسند؛ به این گونه که شورایی از فقیهان عادل در دوران غیبت در جایگاه زمامداران قرار گرفته، قدرت را

بی‌گمان فقه در سیاست معاصر و زندگی امروزه کشورهای اسلامی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ البته به این معنا نیست که علوم اسلامی دیگر، مانند فلسفه جایگاه تعیین‌کننده‌ای ندارند و یا نباید داشته باشند. از سوی دیگر نگاهی وجود دارد که معتقد است فهمی که فقیهان ما داشتند از صنف روایت فقهی است و نه فهم فقهی.

در اختیار می‌گیرند. بی‌گمان فقه در سیاست معاصر و زندگی امروزه کشورهای اسلامی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ البته به این معنا نیست که علوم اسلامی دیگر، مانند فلسفه جایگاه تعیین‌کننده‌ای ندارند و یا نباید داشته باشند. از سوی دیگر نگاهی

فهم فقهی و تمدن‌سازی اسلامی

اگر از منظر تحلیل واقعیت صورت گرفته به رابطه تمدن اسلامی و نوع فقه (شیعی و سنی) نگاه کنیم، فکر می‌کنم فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران گذشته و امدار فرهنگ فقه بوده و خیلی از گزاره‌هایی که از فرهنگ و تمدن اسلامی در این دوران مورد توجه قرار گرفته، بر بنیاد فقه شکل گرفته است، بی‌گمان نمی‌توانیم فقه را از پشتوانه فرهنگ و تمدن اسلامی حذف کنیم. اگر ما فقه

را به عنوان یکی از دانش‌های

تعیین‌کننده در فرهنگ و تمدن

اسلامی در نظر می‌گیریم،

نمی‌خواهیم بگوییم موفقیتی

که در آن دوران درباره فرهنگ

و تمدن اسلامی بوده، به دلیل

نوع خاص رویکردی است که در

فقه - حالا فقه حنفی و شافعی

و یا هر نوع دیگری از فقه -

دنبال شده است. دانش فقه

قواعد ایمانی خاصی را برای

زندگی مؤمنانه در اختیار قرار

داده است که تمدن اسلامی بر شالوده آن

قواعد، سبک زندگی خاصی را به منزله سطح

فرهنگی آن تمدن تنظیم و ترویج نموده است؛

از این رو دانش فقه همراه با دانش اخلاق

نقش تعیین‌کننده‌ای در تدارک هنجارها و

ارزش‌های فرهنگی تمدن اسلامی در دوران

گذشته ایفا کرده است.

وجود دارد که معتقد است فهمی که

فقیهان ما داشتند از صنف روایت فقهی

است و نه فهم فقهی. منظور از واژه روایت،

یک نوع بازخوانی و بازنمایی خاصی است

که فقیهان از متون دینی ارائه کردند

که لزوماً این روایت به معنای امر واقع

نیست و آگاهی کاذب را در برخی دسته‌ها

ایجاد کرده است. بنا بود این موضوع را در

این مجال نقل کنم و بگویم مطالبی که

فقیهان نقل کرده‌اند مبتنی بر یک فهم

فقهی است و این فهم فقهی می‌تواند

متعدد و متکثر باشد و فهم

فقهی ارائه‌شده - به‌میزانی

که توانسته از متدولوژی

مناسبی بهره بگیرد - می‌تواند

مطابق با واقع باشد؛ ولی به

میزانی که از این روش‌شناسی

واقعی فاصله گرفته باشد،

فهم ارائه‌شده فهمی است

که مطابقت با واقع ندارد و

مشکلاتی را در زندگی سیاسی

و اجتماعی ایجاد کرده است.

بر همین اساس با ورود به

مسئله فهم فقهی تحلیل کردم فهم فقهی

چیست و از چه سرشتی سرچشمه می‌گیرد

و ویژگی‌های آن چیست و بعد از این که

فهم فقهی را توضیح دادم آنگاه دست به

طبقه‌بندی فهم‌ها زدم. سه مقایسه بین

فهم‌ها انجام دادم و تأثیرش را به نگاه

فقیهان بر سیاست مورد بررسی قرار دادم.

جدید هستیم و برای این منظور نمی‌توانیم بدون آنچه گذشته در فقه بوده است، امروزه بحث تمدن اسلامی جدید را دنبال کنیم و این نیاز به پالایش دارد و در آن سویه‌های عقلی و اجتهادی فقه باید پررنگ شود که بی‌گمان این ظرفیت در فقه شیعه وجود دارد.

دوران معاصر تفاوت معناداری با دوران پیشین به دلیل زندگی مسلمانان در وضعیت زوال تمدنی پیدا کرده است؛ اگرچه معاصر

زندگی امروز مسلمانان با تمدن

غربی هم‌زمانی و هم‌افقی دو گونه زندگی را به وجود آورده است، نمی‌توان در چنین وضعیتی زندگی مسلمانان را در جهت افق معنایی تمدن غربی دانست؛ همچنان که در تمایز معنایی خاصی با تمدن اسلامی پیشین قرار دارد؛ بنابراین همین دوران در دوره گذار تمدنی قرار گرفته است.

با وجود این به نظر می‌رسد که

نمی‌توان در چنین وضعیتی به غیاب دانش فقه در سیاست معاصر حکم کرد. سیاست معاصر در کشورهای اسلامی؛ همچنان با فقه ارتباط معناداری داشته و این دانش دست‌کم نقش و سهم درخوری در تحولات سیاسی-اجتماعی در جوامع معاصر ایفا کرده است؛ از این رو نمی‌توان بدون توجه به نقش و جایگاه فقه به تحلیل سیاست معاصر در کشورهای اسلامی پرداخت؛ با وجود این

یک نسبت‌سنجی در همین نکته است که فرهنگ و تمدن اسلامی با فقه رابطه وسیعی برقرار کرده است؛ ولی آیا می‌توانیم بگوییم در آن زمان فقه شیعه به طور کلی غایب از صحنه دانش بوده است؟ من باورم این است که پاسخ آن خیر است و دلایل آن را از دو جهت می‌توانم توضیح دهم؛ نخست این که مکاتب فقهی بسیار تحت تأثیر دانش امامان معصوم علیهم‌السلام بوده؛ بنابراین فقهی هم

که در آن زمان مطرح می‌شده

است به معنای دوربودن کامل از مبانی فقهی شیعه نیست، گرچه فقه شیعه در ظاهر، فقه غالب نیست؛ ولی گرایش‌های دیگر فقهی تحت تأثیر فقه و مبانی فقه شیعه هم بوده‌اند.

دیگر این که ما معتقد نیستیم فقهی که در آن زمان یک دانش مرتبط با فرهنگ و تمدن اسلامی است، با یک نگرش کامل و دقیقی همراه بوده

است؛ بلکه معتقدیم برخی نقاط ضعفی که در فقه و تمدن اسلامی در دوران گذشته داریم، به دلیل همین گرایش‌های مشکل‌داری بوده که در برخی عرصه‌ها داشته‌اند، گرایش‌های فقهی‌ای که برخی اوقات نگاه ظاهرگرایانه‌ای بر آن‌ها حاکم بوده و بنیان‌های عقلی خیلی در آن‌ها تبلور پیدا نکرده است؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم اگر فقه نقش تعیین‌کننده داشته است، ما نیازمند بازسازی فقهی در تمدن‌سازی

اگر فقه نقش تعیین‌کننده داشته است، ما نیازمند بازسازی فقهی در تمدن‌سازی جدید هستیم و برای این منظور نمی‌توانیم بدون آنچه گذشته در فقه بوده است، امروزه بحث تمدن اسلامی جدید را دنبال کنیم و این نیاز به پالایش دارد و در آن سویه‌های عقلی و اجتهادی فقه باید پررنگ شود که بی‌گمان این ظرفیت در فقه شیعه وجود دارد.

می‌گیرد. پرواضح است که نمی‌توان رابطه این همانی میان این دو برقرار کرد. به هر روی از چشم‌انداز پژوهش حاضر به نظر می‌رسد نوع فهم فقهی فقیهان ارتباط مستقیمی با شناخت آنان از سیاست و مناسبات سیاسی در دوران معاصر دارد.

بنابراین مدعای این نوشتار ارتباط مستقیم فهم فقهی و سیاست معاصر در کشورهای اسلامی است و از آن‌جا که فهم فقهی امری متکثر است؛ از این‌رو دیدگاه‌های فقهی متکثر و متعددی در دوران معاصر در میان فقیهان در مورد سیاست شکل گرفته است.

پی‌نوشت:

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

به نظر می‌رسد بتوان از زاویه دیگری نیز به تحلیل سیاست معاصر در کشورهای اسلامی پرداخت. مسئله فهم فقهی و نسبت آن با سیاست معاصر زاویه‌ای است که کمتر بدان پرداخته شده است.

از سوی دیگر در دوران معاصر، آنچه آغازگاه اندیشه بسیاری از اندیشمندان مسلمان را شکل می‌دهد فهم فقهی آنان است. به نظر قبل از نسبت‌سنجی دانش فقه و سیاست که در جای خود سودمند و ضروری است، شاید نسبت‌سنجی فهم فقهی فقیهان با سیاست مناسب‌تر باشد. آنچه بیشتر و مستقیم‌تر با نگرش به سیاست معاصر در کشورهای اسلامی ارتباط برقرار می‌کند فهم فقهی فقیهان است و نه دانش فقه. تمایز این دو و نه تباین آن‌ها امری روشن به حساب می‌آید؛ اگرچه فهم فقیهان در دستگاه دانش فقه شکل